

دیوان شمس

مولانا

کتاب نهم

غزل ۲۹۱۸: می‌زنم حلقه در هر خانه‌ای

Ghazal 2918: I knock on the door of every house,

To

غزل ۳۲۵۱:

Ghazal 3251:

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب نهم

Divan Shams — Volume 9

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 2918 to 3251, Letter ى

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

This is the ninth of nine volumes. It presents ghazals 2918 to 3251 of the Divan, the poems whose rhymes run from the letter Ye: 334 poems in 3,665 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 8 hold ghazals 1 to 2917.

The object of this work is to translate all poems of the Divan Shams, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

این کتاب، جلد نهم از نه جلد است و غزل‌های ۲۹۱۸ تا ۳۲۵۱ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها حرف «ی» است: ۳۳۴ غزل در ۳۶۶۵ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلد‌های یکم تا هشتم غزل‌های ۱ تا ۲۹۱۷ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخوانند و کم کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Ye - حرف ی.....	20
غزل ۲۹۱۸: می‌زنم حلقه در هر خانه‌ای.....	20
غزل ۲۹۱۹: گر سران را بی‌سری درواستی.....	21
غزل ۲۹۲۰: ای بهار سبز و تر شاد آمدی.....	22
غزل ۲۹۲۱: ساقی این جا هست ای مولا؟ بلی.....	23
غزل ۲۹۲۲: هم تو شمعی هم تو شاهد هم تو می.....	24
غزل ۲۹۲۳: باد بین اندر سرم از باده‌ای.....	25
غزل ۲۹۲۴: آه از عشق جمال حوره‌ای.....	26
غزل ۲۹۲۵: ای دلی کز گلشکر پرورده‌ای.....	27
غزل ۲۹۲۶: گر در آب و گر در آتش می‌روی.....	28
غزل ۲۹۲۷: ز کجا آمده‌ای می‌دانی.....	29
غزل ۲۹۲۸: آنچ در سینه نهان می‌داری.....	29
غزل ۲۹۲۹: ای خیالی که به دل می‌گذری.....	30
غزل ۲۹۳۰: تو چرا جمله نبات و شکری.....	32
غزل ۲۹۳۱: از دلبر نهانی گر بوی جان بیابی.....	33
غزل ۲۹۳۲: چه باشد ای برادر یک شب اگر نخسپی.....	34
غزل ۲۹۳۳: ای آنک امام عشقی تکبیر کن که مستی.....	35
غزل ۲۹۳۴: گفתי شکار گیرم رفتی شکار گشتی.....	36
غزل ۲۹۳۵: گر چه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی.....	38
غزل ۲۹۳۶: ای نوبهار خندان از لامکان رسیدی.....	40
غزل ۲۹۳۷: از بهر مرغ خانه چون خانه‌ای بسازی.....	41
غزل ۲۹۳۸: آن مه چو در دل آید او را عجب شناسی.....	42
غزل ۲۹۳۹: ما را مسلم آمد هم عیش و هم عروسی.....	43

44	 غزل ۲۹۴۰: چون زخمه رجا را بر تار می‌کشانی
46	 غزل ۲۹۴۱: ای گوهر خدایی آیینه معانی
47	 غزل ۲۹۴۲: اندر مصاف ما را در پیش رو سپر نی
48	 غزل ۲۹۴۳: گرمی مجوی الا از سوزش درونی
49	 غزل ۲۹۴۴: ای مبدعی که سگ را بر شیر می‌فزایی
54	 غزل ۲۹۴۵: ای حيله‌ها ت شیرین تا کی مرا فریبی
55	 غزل ۲۹۴۶: دی عهد و توبه کردی امروز در شکستی
56	 غزل ۲۹۴۷: یا من عجب فتادم یا تو عجب فتادی
57	 غزل ۲۹۴۸: ای کرده رو چو سرکه چه گردد ار بخندی
58	 غزل ۲۹۴۹: در غیب هست عودی کاین عشق از او است دودی
59	 غزل ۲۹۵۰: ای آنک جان ما را در گلشکر کشیدی
60	 غزل ۲۹۵۱: زان خاک تو شدم تا بر من گهر بباری
61	 غزل ۲۹۵۲: گر از شراب دوشین در سر خمار داری
62	 غزل ۲۹۵۳: باز آمدی که ما را درهم زنی به شوری
63	 غزل ۲۹۵۴: گر روشنی تو یارا یا خود سیه ضمیری
64	 غزل ۲۹۵۵: چون روی آتشین را یک دم تو می‌نپوشی
65	 غزل ۲۹۵۶: دل را تمام برکن ای جان ز نیک نامی
67	 غزل ۲۹۵۷: اندر شکست جان شد پیدا لطیف جانی
67	 غزل ۲۹۵۸: مطرب چو زخمه‌ها را بر تار می‌کشانی
69	 غزل ۲۹۵۹: ای آنک جمله عالم از توست یک نشانی
69	 غزل ۲۹۶۰: رقصان شو ای قراضه کز اصل اصل کانی
70	 غزل ۲۹۶۱: در رنگ یار بنگر تا رنگ زندگانی
71	 غزل ۲۹۶۲: با تو عتاب دارم جانا چرا چینی
72	 غزل ۲۹۶۳: می‌زن سه تا که یکتا گشتم مکن دوتایی
73	 غزل ۲۹۶۴: دی دامنش گرفتم کای گوهر عطایی

74	 غزل ۲۹۶۵: ای برده اختیارم تو اختیار مایی
76	 غزل ۲۹۶۶: هر چند بی‌گه آیی بی‌گاه خیز مایی
77	 غزل ۲۹۶۷: آمد ز نای دولت بار دگر نوایی
77	 غزل ۲۹۶۸: ای چنگیان غیبی از راه خوش نوایی
79	 غزل ۲۹۶۹: بوی کباب داری تو نیز دل کبابی
80	 غزل ۲۹۷۰: با صد هزار دستان آمد خیال یاری
82	 غزل ۲۹۷۱: اندر قمارخانه چون آمدی به بازی
83	 غزل ۲۹۷۲: ای آن که مر مرا تو به از جان و دیده‌ای
84	 غزل ۲۹۷۳: ای از جمال حسن تو عالم نشانه‌ای
85	 غزل ۲۹۷۴: آن دم که دل کند سوی دلبر اشارتی
86	 غزل ۲۹۷۵: هر روز بامداد به آیین دلبری
88	 غزل ۲۹۷۶: شد جادوی حرام و حق از جادوی بری
89	 غزل ۲۹۷۷: هر روز بامداد درآید یکی پری
90	 غزل ۲۹۷۸: ای دل ز بامداد تو بر حال دیگری
91	 غزل ۲۹۷۹: هر روز بامداد طلبکار ما تویی
93	 غزل ۲۹۸۰: آن لحظه کآفتاب و چراغ جهان شوی
94	 غزل ۲۹۸۱: ای سیرگشته از ما ما سخت مشتهی
96	 غزل ۲۹۸۲: ای ساقی که آن می احمر گرفته‌ای
98	 غزل ۲۹۸۳: ای ساقی که آن می احمر گرفته‌ای
99	 غزل ۲۹۸۴: ای مرغ گیر دام نهانی نهاده‌ای
101	 غزل ۲۹۸۵: مه طلعتی و شهره قبایی بدیده‌ای
102	 غزل ۲۹۸۶: ای عشق کز قدیم تو با ما یگانه‌ای
103	 غزل ۲۹۸۷: ای جان و ای دو دیده بینا چگونه‌ای
104	 غزل ۲۹۸۸: هر چند شیر بیشه و خورشید طلعتی
106	 غزل ۲۹۸۹: رویش ندیده پس مکنیدم ملامتی

..... غزل ۲۹۹۰: جان خاک آن مهی که خدش است مشتری	108
..... غزل ۲۹۹۱: ای عشق پرده در که تو در زیر چادری	109
..... غزل ۲۹۹۲: ای بس فراز و شیب که کردم طلب گری	110
..... غزل ۲۹۹۳: شاهها بکش قطار که شهوار می‌کشی	113
..... غزل ۲۹۹۴: ای نای خوش نوای که دلدار و دلخوشی	114
..... غزل ۲۹۹۵: اندر میان جمع چه جان است آن یکی	115
..... غزل ۲۹۹۶: گر من ز دست بازی هر غم پژولمی	117
..... غزل ۲۹۹۷: ای آسمان که بر سر ما چرخ می‌زنی	118
..... غزل ۲۹۹۸: سوگند خورده‌ای که از این پس جفا کنی	119
..... غزل ۲۹۹۹: تا چند از فراق مرا کار بشکنی	120
..... غزل ۳۰۰۰: ساقی بیار باده سغراق ده منی	121
..... غزل ۳۰۰۱: ای نای بس خوش است کز اسرار آگهی	122
..... غزل ۳۰۰۲: شوری فتاد در فلک ای مه چه شسته‌ای	124
..... غزل ۳۰۰۳: ای کاشکی تو خویش زمانی بدانی	125
..... غزل ۳۰۰۴: بزم و شراب لعل و خرابات و کافری	126
..... غزل ۳۰۰۵: آن دل که گم شده‌ست هم از جان خویش جوی	127
..... غزل ۳۰۰۶: سیمرغ و کیمیا و مقام قلندری	128
..... غزل ۳۰۰۷: دوش همه شب دوش همه شب گشتم من بر بام حبیبی	129
..... غزل ۳۰۰۸: خواجه سلام علیک گنج وفا یافتی	130
..... غزل ۳۰۰۹: آه که چه شیرین بتیست در تتق زرکشی	131
..... غزل ۳۰۱۰: روی من از روی تو دارد صد روشنی	132
..... غزل ۳۰۱۱: هر نفسی از درون دلبر روحانی	134
..... غزل ۳۰۱۲: ای دل چون آهنت بوده چو آینه‌ای	135
..... غزل ۳۰۱۳: یار در آخرزمان کرد طرب سازی	137
..... غزل ۳۰۱۴: رو که به مهمان تو می‌نروم ای اخی	138

..... غزل ۳۰۱۵: جان و جهان می‌روی جان و جهان می‌بری	140
..... غزل ۳۰۱۶: بازرها خلق را از سر و از سرکشی	141
..... غزل ۳۰۱۷: لاله ستانست از عکس تو هر شوره‌ای	142
..... غزل ۳۰۱۸: ای تو ز خوبی خویش آینه را مشتری	143
..... غزل ۳۰۱۹: ای که تو عشاق را همچو شکر می‌کشی	145
..... غزل ۳۰۲۰: پیشتر آ پیشتر چند از این رهزنی	145
..... غزل ۳۰۲۱: شیردلا صد هزار شیردلی کرده‌ای	147
..... غزل ۳۰۲۲: گفت مرا آن طبیب رو ترشی خورده‌ای	148
..... غزل ۳۰۲۳: قصر بود روح ما نی تل ویرانه‌ای	149
..... غزل ۳۰۲۴: بستگی این سماع هست ز بیگانه‌ای	150
..... غزل ۳۰۲۵: جای دگر بوده‌ای زانک تهی روده‌ای	150
..... غزل ۳۰۲۶: خیره چرا گشته‌ای خواجه مگر عاشقی	151
..... غزل ۳۰۲۷: نیست عجب صف زده پیش سلیمان پری	152
..... غزل ۳۰۲۸: ای صنم گلزاری چند مرا آزاری	153
..... غزل ۳۰۲۹: آه که دلم برد غمزه‌های نگاری	154
..... غزل ۳۰۳۰: سلمک الله نیست مثل تو یاری	155
..... غزل ۳۰۳۱: خوشدلم از یار همچنانک تو دیدی	157
..... غزل ۳۰۳۲: از پگه ای یار زان عقار سمایی	158
..... غزل ۳۰۳۳: چند دویدم سوی افندی	161
..... غزل ۳۰۳۴: می‌رسد ای جان باد بهاری	162
..... غزل ۳۰۳۵: دوش همه شب دوش همه شب	164
..... غزل ۳۰۳۶: گاه چو اشتر در وحل آیی	165
..... غزل ۳۰۳۷: به خاک پای تو ای مه هر آن شبی که بتابی	167
..... غزل ۳۰۳۸: ببرد عقل و دلم را براق عشق معانی	168
..... غزل ۳۰۳۹: هزار جان مقدس هزار گوهر کانی	170

171	 غزل ۳۰۴۰: چه آفتاب جمالی که از مجره گشادی
172	 غزل ۳۰۴۱: اگر مرا تو ندانی بپرس از شب تاری
173	 غزل ۳۰۴۲: چو مهر عشق سلیمان به هر دو کون تو داری
174	 غزل ۳۰۴۳: ز حد چون بگذشتی بیا بگوی که چونی
175	 غزل ۳۰۴۴: گهی به سینه درآیی گهی ز روح برآیی
177	 غزل ۳۰۴۵: من آن نیم که تو دیدی چو بینیم شناسی
178	 غزل ۳۰۴۶: چو صبحدم خندیدی در بلا بندیدی
179	 غزل ۳۰۴۷: به جان تو ای طایی که سوی ما بازآیی
181	 غزل ۳۰۴۸: تو آسمان منی من زمین به حیرانی
182	 غزل ۳۰۴۹: ربود عقل و دلم را جمال آن عربی
184	 غزل ۳۰۵۰: خدایگان جمال و خلاصه خوبی
186	 غزل ۳۰۵۱: به عاقبت بپریدی و در نهان رفتی
187	 غزل ۳۰۵۲: چه باده بود که در دور از بگه دادی
189	 غزل ۳۰۵۳: ز قیل و قال تو گر خلق بو نبردندی
190	 غزل ۳۰۵۴: منم که کار ندارم به غیر بی‌کاری
192	 غزل ۳۰۵۵: بیا بیا که نیابی چو ما دگر یاری
194	 غزل ۳۰۵۶: خورانمت می جان تا دگر تو غم نخوری
195	 غزل ۳۰۵۷: اگر ز حلقه این عاشقان کران گیری
196	 غزل ۳۰۵۸: ز بامداد درآورد دلبرم جامی
198	 غزل ۳۰۵۹: چه باک دارد عاشق ز ننگ و بدنامی
199	 غزل ۳۰۶۰: نهان شدند معانی ز یار بی‌معنی
201	 غزل ۳۰۶۱: اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی
202	 غزل ۳۰۶۲: اگر تو مست شرابی چرا حشر نکنی
203	 غزل ۳۰۶۳: به هر دلی که درآیی چو عشق بنشیننی
205	 غزل ۳۰۶۴: ز بامداد دلم می‌پرد به سودایی

206	 غزل ۳۰۶۵: شدم به سوی چه آب همچو سقایی
207	 غزل ۳۰۶۶: رسید ترکم با چهره‌های گل وردی
208	 غزل ۳۰۶۷: تو در عقيله ترتيب كفش و دستاری
209	 غزل ۳۰۶۸: فرست باده جان را به رسم دلداری
210	 غزل ۳۰۶۹: نگاهبان دو دیده‌ست چشم دلداری
211	 غزل ۳۰۷۰: اگر به خشم شود چرخ هفتم از تو بری
212	 غزل ۳۰۷۱: دلا همای وصالی بپر چرا نپری
213	 غزل ۳۰۷۲: به من نگر که به جز من به هر کی درنگری
215	 غزل ۳۰۷۳: بیا بیا که پشیمان شوی از این دوری
218	 غزل ۳۰۷۴: مسلم آمد یار مرا دل افروزی
219	 غزل ۳۰۷۵: بیا بیا که تو از نادرات ایامی
220	 غزل ۳۰۷۶: بلندتر شده‌ست آفتاب انسانی
221	 غزل ۳۰۷۷: ایا مربی جان از صداع جان چونی
223	 غزل ۳۰۷۸: ز آب تشنه گرفته‌ست خشم می‌بینی
225	 غزل ۳۰۷۹: پیامدیم دگر بار سوی مولایی
226	 غزل ۳۰۸۰: تو نور دیده جان یا دو دیده مایی
227	 غزل ۳۰۸۱: تو عاشقی چه کسی از کجا رسیدستی
229	 غزل ۳۰۸۲: رهید جان دوم از خودی و از هستی
230	 غزل ۳۰۸۳: بیا بیا که چو آب حیات درخوردی
231	 غزل ۳۰۸۴: به جان تو که بگویی وطن کجا داری
232	 غزل ۳۰۸۵: به حق آنک تو جان و جهان جانداري
235	 غزل ۳۰۸۶: شبی که دررسد از عشق پیک بیداری
236	 غزل ۳۰۸۷: اگر تو همره بلبل ز بهر گلزاری
237	 غزل ۳۰۸۸: حرام گشت از این پس فغان و غمخواری
239	 غزل ۳۰۸۹: به اهل پرده اسرارها ببر خبری

..... غزل ۳۰۹۰: بجه بجه ز جهان تا شه جهان باشی	242
..... غزل ۳۰۹۱: اگر دمی بگذاری هوا و نااهلی	243
..... غزل ۳۰۹۲: هزار جان مقدس فدای سلطانی	244
..... غزل ۳۰۹۳: نگفتمت که تو سلطان خوبرویانی	244
..... غزل ۳۰۹۴: بگو به جان مسافر ز رنج‌ها چونی	246
..... غزل ۳۰۹۵: از این درخت بدان شاخ و بر نمی‌بینی	247
..... غزل ۳۰۹۶: ز بامداد دلم می‌جهد به سودایی	248
..... غزل ۳۰۹۷: بیا بیا که شدم در غم تو سودایی	249
..... غزل ۳۰۹۸: ترش ترش بنشستی بهانه دربستی	250
..... غزل ۳۰۹۹: بداد پندم استاد عشق از استادی	251
..... غزل ۳۱۰۰: ببست خواب مرا جاودانه دلداری	252
..... غزل ۳۱۰۱: کسی که باده خورد بامداد زین ساقی	253
..... غزل ۳۱۰۲: برست جان و دلم از خودی و از هستی	254
..... غزل ۳۱۰۳: پدید گشت یکی آهوی در این وادی	255
..... غزل ۳۱۰۴: طواف کعبه دل کن اگر دلی داری	257
..... غزل ۳۱۰۵: ز صبحگاه فتادم به دست سرمستی	259
..... غزل ۳۱۰۶: فرست بادهٔ جان را به رسم دلداری	260
..... غزل ۳۱۰۷: میان تیرگی خواب و نور بیداری	261
..... غزل ۳۱۰۸: به دست هجر تو زارم تو نیز می‌دانی	262
..... غزل ۳۱۰۹: "کالی تیشبی آپانسو، ای افندی چلبی"	263
..... غزل ۳۱۱۰: "جان جان مایی، خوش‌تر از حلوایی"	264
..... غزل ۳۱۱۱: تو چنین نبودی تو چنین چرایی	266
..... غزل ۳۱۱۲: تو خدای خوبی تو صفات هویی	269
..... غزل ۳۱۱۳: نه ز عاقلانم که ز من بگیری	270
..... غزل ۳۱۱۴: عشق تو خواند مرا کز من چه می‌گذری	271

..... غزل ۳۱۱۵: در لطف اگر بروی شاه همه چمنی	272
..... غزل ۳۱۱۶: دلا گر مرا تو ببینی ندانی	273
..... غزل ۳۱۱۷: پذیرفت این دل ز عشقت خرابی	275
..... غزل ۳۱۱۸: "نگارا، چرا قول دشمن شنیدی؟!"	276
..... غزل ۳۱۱۹: نشانت کی جوید که تو بی‌نشانی	277
..... غزل ۳۱۲۰: اگر چه لطیفی و زیبالقایی	279
..... غزل ۳۱۲۱: هم ایثار کردی هم ایثار گفתי	284
..... غزل ۳۱۲۲: الا میر خوبان هلا تا نرنجی	284
..... غزل ۳۱۲۳: به حیلت تو خواهی که در را ببندی	285
..... غزل ۳۱۲۴: چو عشقش برآرد سر از بی‌قراری	286
..... غزل ۳۱۲۵: بتا گر مرا تو ببینی ندانی	287
..... غزل ۳۱۲۶: گل سرخ دیدم شدم زعفرانی	288
..... غزل ۳۱۲۷: عجب‌العجایب توی در کیایی	290
..... غزل ۳۱۲۸: تو هر چند صدری شه مجلسی	292
..... غزل ۳۱۲۹: رضیت بما قسم‌الله لی	293
..... غزل ۳۱۳۰: تماشا مرو نک تماشا تویی	295
..... غزل ۳۱۳۱: الا هات حمرا کالعندم	297
..... غزل ۳۱۳۲: خواهیم یارا کامشب نخسپی	300
..... غزل ۳۱۳۳: حدی نداری در خوش لقایی	301
..... غزل ۳۱۳۴: "تو جان مایی، ماه سمایی"	303
..... غزل ۳۱۳۵: با چرخ گردان تیره هوایی	305
..... غزل ۳۱۳۶: خواهی ز جنون بویی ببری	307
..... غزل ۳۱۳۷: سلطان منی سلطان منی	309
..... غزل ۳۱۳۸: آن به که مرا تمکین نکنی	309
..... غزل ۳۱۳۹: صنما خرگه توم که بسازی و برکنی	311

312	 غزل ۳۱۴۰: صنما بر همه جهان تو چو خورشید سروری
312	 غزل ۳۱۴۱: ای خجل از تو شکر و آزادی
314	 غزل ۳۱۴۲: حکم نو کن که شاه دورانی
315	 غزل ۳۱۴۳: مستی و عاشقانه می‌گویی
317	 غزل ۳۱۴۴: بحر ما را کنار بایستی
320	 غزل ۳۱۴۵: آوخ آوخ چو من وفاداری
322	 غزل ۳۱۴۶: ای دلزار محنت و بلا داری
324	 غزل ۳۱۴۷: ساقیا ساقیا روا داری
325	 غزل ۳۱۴۸: تا شدستی امیر چوگانی
327	 غزل ۳۱۴۹: مستم از باده‌های پنهانی
328	 غزل ۳۱۵۰: من مرید توام مراد تویی
329	 غزل ۳۱۵۱: چند اندر میان غوغایی
330	 غزل ۳۱۵۲: گر چه تو نیم شب رسیدستی
330	 غزل ۳۱۵۳: ز اول بامداد سر مستی
331	 غزل ۳۱۵۴: ز اول بامداد سرمستی
332	 غزل ۳۱۵۵: در غم یار یار بایستی
335	 غزل ۳۱۵۶: "در غم یار، یار بایستی"
337	 غزل ۳۱۵۷: آنکه چون ابر خواند کف ترا
337	 غزل ۳۱۵۸: "رو، مسلم تراست بی‌کاری"
338	 غزل ۳۱۵۹: زندگانی مجلس سامی
340	 غزل ۳۱۶۰: جان جانی و جان صد جانی
340	 غزل ۳۱۶۱: خامشی ناطقی مگر جانی
341	 غزل ۳۱۶۲: ای که مستک شدی و می‌گویی
343	 غزل ۳۱۶۳: عشق در کفر کرد اظهاری
345	 غزل ۳۱۶۴: مست و خوشی باده کجا خورده‌ای؟

..... 347	غزل ۳۱۶۵: جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای؟
..... 348	غزل ۳۱۶۶: "ای دل سرمست، کجا می‌پری؟"
..... 349	غزل ۳۱۶۷: از مه من مست دو صد مشتری
..... 350	غزل ۳۱۶۸: یا ملک المغرب والمشرق
..... 351	غزل ۳۱۶۹: گر نه شکار غم دلدارمی
..... 353	غزل ۳۱۷۰: ای که تو از عالم ما می‌روی
..... 354	غزل ۳۱۷۱: خشم مرو خواجه! پشیمان شوی
..... 356	غزل ۳۱۷۲: ای که ازین تنگ قفس می‌پری
..... 358	غزل ۳۱۷۳: "باده ده، ای ساقی هر متقی"
..... 359	غزل ۳۱۷۴: صد دل و صد جان بدمی دادمی
..... 360	غزل ۳۱۷۵: کار به پیری و جوانیستی
..... 361	غزل ۳۱۷۶: کردم با کان گهر آشتی
..... 363	غزل ۳۱۷۷: "آدمیی، آدمیی، آدمی"
..... 363	غزل ۳۱۷۸: در دل من پرده نو می‌زنی
..... 365	غزل ۳۱۷۹: این طریق دارهم یا سندی و سیدی
..... 366	غزل ۳۱۸۰: اخلائی! اخلائی! صفونی عند مولایی
..... 368	غزل ۳۱۸۱: "ما انصف ندمانی، لو انکر ادمانی"
..... 369	غزل ۳۱۸۲: بغداد همانست که دیدی و شنیدی
..... 371	غزل ۳۱۸۳: "ای جان، چندان خوبی، نوباوه یعقوبی"
..... 371	غزل ۳۱۸۴: کسی کو را بود خلق خدایی
..... 374	غزل ۳۱۸۵: عزیزی و کریم و لطف داری
..... 376	غزل ۳۱۸۶: "بگو ای تازه رو، کم کن ملولی"
..... 377	غزل ۳۱۸۷: اتی‌النیروز مسرورالجنان
..... 378	غزل ۳۱۸۸: ادر کاسی و دعنی عن فنونی
..... 380	غزل ۳۱۸۹: یا ساقی اسقنی براح

381	 غزل ۳۱۹۰: "سلب العشق فادی، حصل الیوم مرادی"
382	 غزل ۳۱۹۱: کالی تیشی آینو سواى اَفندی چَلَبی
383	 غزل ۳۱۹۲: لا یغرنک سد هوس عن رایى
384	 غزل ۳۱۹۳: غدرالعشق فزلت قدمی
385	 غزل ۳۱۹۴: "وقتت خوش ای حبیبی، بشنو بحق یاری"
386	 غزل ۳۱۹۵: "درهم شکن چو شیشه خود را، چو مست جامی"
388	 غزل ۳۱۹۶: "بار منست او بچه نغزی، خواجه اگرچه همه مغزی"
389	 غزل ۳۱۹۷: "سیدی ایم هو کی، خذیدی ایم هو کی"
390	 غزل ۳۱۹۸: "گهی پرده سوزی، گهی پرده داری"
392	 غزل ۳۱۹۹: الام طماعیة العاذل
394	 غزل ۳۲۰۰: "هذا طبيبی، عند الدواء"
396	 غزل ۳۲۰۱: یا ساقی الحی اسمع سؤالی
399	 غزل ۳۲۰۲: "هذا سیدی، هذا سندی"
401	 غزل ۳۲۰۳: "طیب الله عیشکم، لا اوحش الله من ابی"
402	 غزل ۳۲۰۴: یا ملک المبعث والمحشر
404	 غزل ۳۲۰۵: روزن دل! آه چه خوش روزنی
405	 غزل ۳۲۰۶: "اضحکنی بنظرة، قلت له فهکذی"
406	 غزل ۳۲۰۷: قد اسکرني ربی من قهوة مد راری
407	 غزل ۳۲۰۸: الا فی الغشق تشریفی و عیدی
408	 غزل ۳۲۰۹: نسیت الیوم من عشقی صلاتی
409	 غزل ۳۲۱۰: اتاک الصوم فی حلل السعود
410	 غزل ۳۲۱۱: نسیم الصبح جد بابتشار
411	 غزل ۳۲۱۲: الا یا مالکا رق الزمان
412	 غزل ۳۲۱۳: املا قدح البقا ندیمی!
413	 غزل ۳۲۱۴: یا مالک دمة الزمان

..... غزل ٣٢١٥: يا ساقية المدام هاتي	414
..... غزل ٣٢١٦: طارت حيلي و زال حيلي	415
..... غزل ٣٢١٧: قالت الكأس ارفعوني كم تحبسوني	415
..... غزل ٣٢١٨: تركبن طبقا عن طبق مولائي	416
..... غزل ٣٢١٩: اسفا لقلبي يوما هجر الحبيب داري	417
..... غزل ٣٢٢٠: لا قي الفراش نارا كن هكذا حبيبي	418
..... غزل ٣٢٢١: "الا حريم ليلى، عليكم سلامى"	419
..... غزل ٣٢٢٢: "اخرج عن المكان، يا صارم الزمان"	420
..... غزل ٣٢٢٣: يا من يزيد حسنك حقا تحيري	421
..... غزل ٣٢٢٤: يا ويح نفسنا بفوات الفضائل	422
..... غزل ٣٢٢٥: "يا ملك المحشر، ترحم لا ترتشى"	423
..... غزل ٣٢٢٦: قلت له مصيحا يا ملك المشرق	424
..... غزل ٣٢٢٧: يا ساقى الراح خذ و امرلاء به طاسى	424
..... غزل ٣٢٢٨: ايا ملتقى العيش كم تبعدى	425
..... غزل ٣٢٢٩: يا وَلَى نِعَمَتى وَ سُلْطانى	427
..... غزل ٣٢٣٠: يا سندا لحاظه عاقلتي و مسكنى	428
..... غزل ٣٢٣١:	429
..... غزل ٣٢٣٢:	429
..... غزل ٣٢٣٣:	429
..... غزل ٣٢٣٤:	429
..... غزل ٣٢٣٥:	429
..... غزل ٣٢٣٦:	429
..... غزل ٣٢٣٧:	429
..... غزل ٣٢٣٨:	429
..... غزل ٣٢٣٩:	429

غزل ۳۲۴۰:.....	430
غزل ۳۲۴۱:.....	430
غزل ۳۲۴۲:.....	430
غزل ۳۲۴۳:.....	430
غزل ۳۲۴۴:.....	430
غزل ۳۲۴۵:.....	430
غزل ۳۲۴۶:.....	430
غزل ۳۲۴۷:.....	430
غزل ۳۲۴۸:.....	430
غزل ۳۲۴۹:.....	430
غزل ۳۲۵۰:.....	430
غزل ۳۲۵۱:.....	430

Letter Ye - حرف ی

غزل ۲۹۱۸: می‌زنم حلقه در هر خانه‌ای

Ghazal 2918: I knock on the door of every house,

می‌زنم حلقه در هر خانه‌ای

هست در کوی شما دیوانه‌ای؟!

I knock on the door of every house,

Is there a madman in your alley?

مرغ جان دیوانه آن دام شد

دام عشق دلبری دُرْدانه‌ای

The bird of the soul became mad in the trap of love,

The trap of the beloved is a painful affliction.

عقل‌ها نعره‌زنان کآخر کجاست

در جنون دریادلی مردانه‌ای؟

Where are the screaming intellects, in the end?

In the sea of madness, where are the courageous hearts?

ای خدا مجنون آن لیلی کجاست؟

تا به گوشش دردمیم افسانه‌ای

Oh God, where is that Leyli of Majnun?

So that I may whisper my tale of pain into her ear.

زانکه گوش عقل نامحرم بُود

از فسون عاشقان بیگانه‌ای

Since the ear of reason is an unwelcome guest,

It is foreign to the enchantment of lovers.

سلسله‌زلفی که جان مجنون او است

میل دارد با شکسته شانه‌ای

The chain of curls, which is the life of Majnun,

Has a desire for a broken-shouldered one.

شهر ما پرفتنه و پرشور شد

الغیث از فتنه فتنانه‌ای

Our city has become full of chaos and commotion,

Seeking refuge from the sedition of the seducers.

زوتر ای قفال مفتاحی بساز

کز فرج باشد ورا دندان‌های

Make the key faster, O locksmith,

For he has a toothache in his private parts.

هین! خَمَش کن کژ مرو فرزین نه‌ای

کی چو فرزین کژ رود فرزانه‌ای
Hush! Do not walk crookedly, for you are not Farzin,
Who, even when crooked, is a noble one.

غزل ۲۹۱۹: گر سران را بی‌سری درواستی

Ghazal 2919: If you sought headlessness for the leaders,

گر سران را بی‌سری درواستی

سرنگونان را سری درواستی

If you sought headlessness for the leaders,
You would have sought a head for the fallen.

از برای شرح آتش‌های غم

یا زبانی یا دلی برجاستی

For the sake of describing the fires of sorrow,
Either a tongue or a heart would have sufficed.

یا شعاعی زان رخ مهتاب او

در شب تاریک غم با ماستی

Or a ray from the moon-like face of his,
In the dark night of sorrow, is with us.

یا کسی دیگر برای همدمی

هم از آن رو بی‌سر و بی‌پاستی

Or someone else for companionship,
Also from that path, headless and footless.

گر اثر بودی از آن مه بر زمین

ناله‌ها از آسمان برخاستی

If there were a trace of that moon on earth,
Lamentations would rise from the sky.

ور نه دست غیر تستی بر دهان

راست و چپ بی‌این دهان غوغاستی

If not, your hand would be on the mouth,
Without this, there would be chaos left and right.

گر از آن دُر پرتوی بر دل زدی

یا به دریا یا خود او دریاستی

If you were struck by a ray from that pearl,
You would either be in the sea or the sea itself.

ور نه غیرت خاک زد در چشم دل

چشمه چشمه سوی دریاهاستی

Otherwise, the dust of honor would have fallen in the eyes of the heart,
And the eyes would have flowed towards the seas.

نیست پروای دو عالم عشق را
 و نه ز الا هر دو عالم لاستی
 The love of two worlds is not a desire,
 Otherwise, from the Unseen, both worlds would be "no".
 عشق را خود خاک باشی آرزو است
 و نه عاشق بر سر جوازستی
 To love, being dust is the desire,
 Otherwise, the lover is on the head of a walnut.
 تا چو برف این هر دو عالم در گداز
 ز آتش عشق جحیم آساستی
 Until both worlds melt like snow,
 By the fire of love, hell is made cool.
 ازدهای عشق خوردی جمله را
 گر عصا در پنجه موساستی
 You have devoured everything like the dragon of love,
 If the staff is in the hand of Moses.
 لقمه‌ای کردی دو عالم را چنانگ
 پیش جوع کلب نان یکتاستی
 You have made a morsel of both worlds just as
 a single piece of bread before the hunger of a dog.
 پیش شمس‌الدین تبریز آمدی
 تا تجلی‌هاش مستوفاستی
 You came before Shams al-Din of Tabriz,
 To receive his manifestations.

غزل ۲۹۲۰: ای بهار سبز و تر شاد آمدی

Ghazal 2920: Oh green and moist spring, you have arrived joyfully
 ای بهار سبز و تر شاد آمدی
 وی نگار سیمبر شاد آمدی
 Oh green and moist spring, you have arrived joyfully
 And oh silver-haired beloved, you have arrived joyfully
 درفکندی در سر و جان فتنه‌ای
 ای حیات جان و سر شاد آمدی
 You stirred up turmoil in my head and soul,
 Oh life of my soul, you arrived joyfully.
 درفکن اندر دماغ مرد و زن
 صد هزاران شور و شر شاد آمدی
 You stirred up turmoil in the minds of men and women,

A hundred thousand tumults and troubles, you arrived joyfully.

از بر سیمین تو کارم زر است

ای بلای سیم و زر شاد آمدی

My work is from your silver arm,

Oh calamity of silver and gold, you arrived joyfully.

پای خود بر تارک خورشید نه

ای تو خورشید و قمر شاد آمدی

Do not step on the sun's rays with your feet,

Oh you who are the sun and the moon, you arrived joyfully.

لعل گوید از میان کان تو را

سوی آن کوه و کمر شاد آمدی

The ruby says from within its mine,

You arrived joyfully towards that mountain and waist.

شمس تبریزی که عالم از رخت

هست مست و بی‌خبر شاد آمدی

Shams Tabrizi, whose essence fills the world,

Arrived joyfully, intoxicated and unaware.

غزل ۲۹۲۱: ساقی این جا هست ای مولا؟ بلی

Ghazal 2921: Is the cupbearer here, O master? Yes

ساقی این جا هست ای مولا؟ بلی

ره دهد ما را بر آن بالا؟ بلی

Is the cupbearer here, O master? Yes

Will he guide us to that high place? Yes

پیش آن لب‌های آری‌گوی او

بنده گردد شکر و حلوا؟ بلی

Before those lips that say "yes" and "no",

Will the servant become sugar and halva? Yes.

هست چشمش قلزم مستی؟ نعم

هست جعدش مایه سودا؟ بلی

Does his eye have the intoxicating wave? Yes

Is his curl the source of blackness? Yes

این همه بگذشت آن سرو سهی

خوش برآید همچو گل با ما؟ بلی

All that has passed, that lofty cypress,

Will it come back to us, like a flower? Yes.

چون بخشیم زیر سایه نخل او

من شوم شیرین‌تر از خرما؟ بلی

When I sleep under his palm tree's shade,
Will I become sweeter than a date? Yes.

هم عسس هم دزد ای جان هر شبی
سیم دزد زان قمرسیما؟ بلی

Both a spy and a thief, O soul, every night,
Does he steal the silver of that moon-like face? Yes.

چون برآید آفتاب روی او
دزد گردد عاجز و رسوا؟ بلی

When his face shines like the rising sun,
Will the thief become helpless and ashamed? Yes.

ناشتاب آن کس که او حلوا خورد
در دماغ او کند صفرا؟ بلی

The one who eats sweets without restraint,
Will he suffer from jaundice? Yes.

بس کن آن کس کو سری پنهان کند
روید از سر گلشنِ اخفی بلی

Enough of the one who hides a secret,
He will emerge from the hidden garden. Yes.

غزل ۲۹۲۲: هم تو شمع می هم تو شاهد هم تو می

Ghazal 2922: You are both the candle and the witness, you are also the wine,

هم تو شمع می هم تو شاهد هم تو می
هم بهاری در میان ماه دی

You are both the candle and the witness, you are also the wine,
You are a spring amidst the winter of our lives.

هر طرف از عشق تو پیر سوخته
آفتاب و صد هزاران همچو دی

Every direction is burnt with your love,
The sun and a hundred thousand others like it.

چون همیشه آتش در نی فتد
رفت شکر زین هوس در جان نی

As your fire always ignites in the reed,
The desire for this sweetness has left my soul.

سر بُردی صد هزاران را به عشق
زهره نی جان را که گوید های و هی

You cut off the heads of a hundred thousand in love,
The soul's Venus that speaks of sighs and cries.

عاشقان سازیده اند از چشم بد

خانه‌ها زیر زمین چون شهر ری
 Lovers have built from evil eyes,
 Houses underground like the city of Rey.
 نیست از دانش بتر اشکنجه‌ای
 وای آنک ماند اندر نیک و بی
 Not knowing is not a worse torture,
 Woe to the one who remains in good and evil.
 آن زنان مصر اندر بیخودی
 زخم‌ها خورده نکرده وای وی
 Those women of Egypt in ecstasy,
 Have taken wounds without a cry of woe.
 در شب معراج شاه از بیخودی
 صدهزاران ساله ره را کرده طی
 On the night of the king's ascension in ecstasy,
 He traversed the path of a hundred thousand years.
 برشکن از باده‌های بیخودان
 تخته‌بندی ز استخوان و عرق و پی
 Break away from the wine of the intoxicated,
 Boarding up the bones, sweat, and filth.
 شمس تبریزی تو ما را محو کن
 ز آنک تو چون آفتابی ما چو فی
 Shams Tabrizi, erase us from existence,
 For you are like the sun, and we are like dust.

غزل ۲۹۲۳: باد بین اندر سرم از باده‌ای

Ghazal 2923: I saw a breeze in my head from a cup of wine
 باد بین اندر سرم از باده‌ای
 نوش کردم از کف شه‌زاده‌ای
 I saw a breeze in my head from a cup of wine
 I drank from the hand of a prince
 جان چو اندر بادۀ او غوطه خورد
 بر سر آمد تابناکی ساده‌ای
 As the soul dives into His cup of wine,
 A simple yet radiant ecstasy arises within.
 چشم جان می‌دید نقشی بوالعجب
 هر طرف زیبانگاری شاده‌ای
 The eye of the soul saw a wondrous image,
 Everywhere was adorned with joyful beauty.

هر دو گامی مست عشقی خفته‌ای
 بر سر او ساقی استاد‌ای
 You have fallen asleep, intoxicated with love,
 And the cupbearer stands over you.
 زان هوس شد پای دل‌ها بسته‌ای
 زان طرب شد پَرّ جان بگشاده‌ای
 The longing has tied the feet of hearts,
 The joy has opened the wings of the soul.
 نوش‌نوش مستیان بر عرش رفت
 تا گرو شد زهد را سجاده‌ای
 The intoxicated ones have ascended to the throne,
 So that the prayer mat of asceticism became a carpet.
 شمس تبریزی سر این دولت است
 در نهان او دولتی آماده‌ای
 Shams Tabrizi is the head of this fortune,
 In secret, a fortune is prepared by him.

غزل ۲۹۲۴: آه از عشق جمال حوره‌ای

Ghazal 2924: Oh, the sighs of love for a heavenly beauty,
 آه از عشق جمال حوره‌ای
 کو گرفت از عاشقانش دوره‌ای
 Oh, the sighs of love for a heavenly beauty,
 Who has kept herself distant from her lovers.
 زندگی نوبه‌نو از کشتنش
 صحتی تازه شد از رنجوره‌ای
 The new life emerged from her killing,
 Fresh health was born from her illness.
 گر گهر داری ببین حال مرا
 در تک دریا ز دریا دوره‌ای
 If you possess a pearl, see my state,
 From the ocean, I am far away in a single drop.
 گفتم: ای عقلم کجایی؟ عقل گفت:
 "چون شدم می، چون کنم انگوره‌ای؟!"
 I said, "Oh my intellect, where are you?" The intellect replied, "Since I have become
 wine, how can I be a grape?
 جان بسوز و سرمه کن خاکسترش
 تا نمائد در دو عالم کوره‌ای
 Burn your soul and make ashes of it,

So that no furnace remains in both worlds.
 تا کند جان‌های بی‌جان در سماع
 گرد آن شهد ازل زنبوره‌ای
 Until lifeless souls dance in ecstasy,
 Like bees around the eternal honey.
 تا کند آن شمس تبریزی به حق
 جمله ویرانه‌ها را معموره‌ای
 Until that Shams Tabrizi, by right,
 Makes all your ruins prosperous and bright.

غزل ۲۹۲۵: ای دلی کز گلشکر پرورده‌ای

Ghazal 2925: Oh heart, nurtured by the rose garden,
 ای دلی کز گلشکر پرورده‌ای
 ای دلی کز شیر شیران خورده‌ای
 Oh heart, nurtured by the rose garden,
 Oh heart, nourished by the lion of lions.
 وی دلی کز عقل اول زاده‌ای
 حاتم از دست سلیمان برده‌ای
 Oh heart, born of the first intellect,
 You have taken Hatim's place from Solomon's hand.
 طاقت عشقت ندارد هیچ جان
 این چه جان است این چه جان آورده‌ای
 Your love has no power over any soul,
 What kind of soul have you brought forth?
 آفتابی کآفتاب از عکس او است
 زیر دامن طرفه پنهان کرده‌ای
 A sun that derives its light from his reflection,
 You have hidden it under the skirt of the simple.
 هم چراغ صد هزاران ظلمتی
 هم مسیح صد هزاران مرده‌ای
 Like a lamp in a hundred thousand darknesses,
 Like a Christ to a hundred thousand dead.
 این شرابی را که ساقی گشته‌ای
 از کدام انگورها افشرده‌ای
 From which grapes have you squeezed this wine,
 That you have become the cupbearer divine?
 هم زمستان جهان را میوه‌ای
 دستگیر صد هزار افسرده‌ای

Like a fruit in winter for the world,
You are the hand that revives a hundred thousand dead.
کار زرکوبان چو زر کردی چو زر
شه صلاح الدین که تو صدمرده‌ای
You turned work of goldsmiths into gold, like gold,
You are the Shah Salahuddin, who revived a hundred dead.

غزل ۲۹۲۶: گر در آب و گر در آتش می‌روی

Ghazal 2926: Whether you walk in water or in fire,
گر در آب و گر در آتش می‌روی
آن نمی‌دانم برو خوش می‌روی
Whether you walk in water or in fire,
I do not know, but you walk beautifully.
در رخت پیداست والله رنگ او
رو که سوی یار مه وش می‌روی
The color of God is evident in your face,
Go towards your beloved, with a moon-like gait.
نقش‌ها را پشت و پایی می‌زنی
سوی نقش نامنقش می‌روی
You strike the backs and feet of the images,
Walking towards the imageless, nameless.
ذوق جان‌ها می‌زند بر جان تو
مست و دست انداز و سرکش می‌روی
The taste of souls strikes upon your soul,
Drunk and reckless, you walk.
در پی تو می‌دود اقبال رو
گر به عرش و گر به مفرش می‌روی
Chasing after you, fortune runs,
Whether towards the throne or the carpet, you walk.
آنک در سر داری از سودای یار
چه عجب گر تو مشوش می‌روی
The one who carries the yearning for the beloved in their head,
What wonder if you walk bewildered.
شه صلاح الدین برآ زین شش جهت
گر چه ظاهر اندر این شش می‌روی
The king Salahuddin, come forth from these six directions,
Although you walk in these six, your appearance is not all there is.

غزل ۲۹۲۷: ز کجا آمده‌ای می‌دانی

Ghazal 2927: From where have you come, do you know?

ز کجا آمده‌ای می‌دانی

ز میان حرم سبحانی

From where have you come, do you know?

From amidst the holy sanctuary.

یاد کن هیچ به یادت آید

آن مقامات خوش روحانی

Remember, lest it slips your mind,

Those spiritual states so kind.

پس فراموش شدستت آن‌ها

لاجرم خیره و سرگردانی

So you have forgotten those things,

No wonder you are bewildered and lost.

جان فروشی به یکی مشتی خاک

این چه بیع است بدین ارزانی

Selling one's soul for a handful of dust,

What kind of trade is this, at such a low cost?

بازده خاک و بدان قیمت خود

نی غلامی ملکی سلطانی

Return to the earth at your own value,

Not a slave, but a king, a sultan.

جهت تو ز فلک آمده‌اند

خوبرویان خوش پنهانی

For your sake, they have come down from the heavens,

The happy-faced ones, hidden in delight.

غزل ۲۹۲۸: آنچه در سینه نهان می‌داری

Ghazal 2928: What you keep hidden in your heart,

آنچه در سینه نهان می‌داری

درنیابند چه می‌پنداری

What you keep hidden in your heart,

Don't seek it elsewhere, it's just a thought.

خفته پنداشته‌ای دل‌ها را

که خدایت دهدا بیداری

You have thought that hearts are asleep,

May God grant you wakefulness.

هر درخت آنچ که دارد در دل
 آن بدیده‌ست گلی یا خاری
 Every tree, whatever it holds in its heart,
 Has seen a flower or a thorn.
 ای چو خفاش نهان گشته ز روز
 تا ندانند که تو بیماری
 Like a bat, you have hidden from the day,
 So they don't know that you are sick.
 به خدا از همگان فاشتری
 گر چه در پیشگاه اسراری
 You have revealed more than anyone to God,
 Although you have secrets in front of you.
 پیش خورشید همان خفاشی
 گر چه ز اندیشه چو بوتیماری
 Before the sun, you are like a bat,
 Although you are sick with worry.
 چنگ اگر چه که ننالد دانند
 کو چه شکل است به وقت زاری
 Even if the harp doesn't lament, they know
 What form it takes in times of sorrow.
 ور بنالد ز غمی هم دانند
 کو ندارد صفت هشیاری
 And if one laments from grief, they also know
 That one lacks the quality of sobriety.

غزل ۲۹۲۹: ای خیالی که به دل می‌گذری

Ghazal 2929: Oh, passing thought that enters my heart,
 ای خیالی که به دل می‌گذری
 نی خیالی نی پری نی بشری
 Oh, passing thought that enters my heart,
 Neither a thought, nor a fairy, nor a human.
 اثر پای تو را می‌جویم
 نه زمین و نه فلک می‌سپری
 I seek the trace of your footsteps,
 You transcend neither earth nor heaven.
 گر ز تو باخبران بی‌خبرند
 نه تو از بی‌خبران باخبری
 If those who know are unaware of you,

It is not because you are unaware of those who are unaware.

مونس و یار دلی یا تو دلی

تو مقیم نظری یا نظری

Companion and beloved of the heart, are you the heart?

Are you a resident of sight or the sight itself?

ایها الخاطر فی مکرمه

قف زمانا بخداء البصر

Oh, heart, in the presence of generosity,

Stand still in the sight of God.

لا تعجل به مرور و نوی

بدل اللیل بضؤ السحر

Do not rush through passing and novelty,

Exchange the night for the dawn.

حسن تدبیرک قد صاغ لنا

الهیولی به حسان الصور

Your wise planning has created for us

A beautiful form for the manifestation of the divine.

گر صور جان و هیولی خرد است

عشق تو دیگر و تو خود دگری

If the form is the soul and the image is the intellect,

Your love is different and you yourself are different.

این هیولی پدر صورتهاست

ای تو کرده پدران را پدری

This image-making is the father of all forms,

Oh, you who have made fathers into fathers.

نی هیولای همه آبی بود

چه کند آب چو آبش ببری

Not all monsters are blue,

What can water do when you take it away?

گر هیولا و صور جان افزاست

دگرم عشوه مده تو دگری

If the monster and the form increase the soul,

Do not tempt me with another, you are different.

از هیولا است صور ریگ روان

ریگ را هرزه چرا می شمری

From the monster comes the flowing sand,

Why count the sand grains as worthless?

غزل ۲۹۳۰: تو چرا جمله نبات و شکری

Ghazal 2930: Why are you all sugar and sweetness,

تو چرا جمله نبات و شکری

تو چرا دلبر و شیرین نظری

Why are you all sugar and sweetness,

Why are you a beloved and a sweet gaze?

تو چرا همچو گل خندانی

تو چرا تازه چو شاخ شجری

Why are you smiling like a flower,

Why are you fresh like a tree branch?

تو به یک خنده چرا راه زنی

تو به یک غمزه چرا عقل بری

Why do you pave the way with just one smile,

Why do you take away my mind with just one wink?

تو چرا صاف چو صحن فلکی

تو چرا چست چو قرص قمری

Why are you as pure as the celestial sphere,

Why are you as agile as the lunar disk?

تو چرا بی‌بینه چون دریایی

تو چرا روشن و خوش چون گهری

Why are you boundless like the sea,

Why are you bright and pleasant like a gemstone?

عاقلان را ز چه دیوانه کنی

ای همه پیشه تو فتنه گری

Why do you make the wise ones crazy,

Oh, you who are a seducer in all professions.

ساکنان را ز چه در رقص آری

ز آدمی و ملک و دیو و پری

Why do you make the inhabitants dance in the doorways,

From humans to angels, demons, and fairies?

تو چرا توبه مردم شکنی

تو چرا پرده مردم بدری

Why do you break people's repentance,

Why do you veil people's moon?

همه دل‌ها چو در اندیشه توست

تو کجایی به چه اندیشه دری

All hearts are in contemplation of you,

Where are you and what contemplation are you in?

غزل ۲۹۳۱: از دلبر نهانی گر بوی جان بیابی

Ghazal 2931: If you find the scent of life from the hidden beloved,

از دلبر نهانی گر بوی جان بیابی

در صد جهان نگنجی گر یک نشان بیابی

If you find the scent of life from the hidden beloved,

You cannot contain it in a hundred worlds if you find just one sign.

چون مهر جان پذیری بی لشکری امیری

هم ملک غیب گیری هم غیب دان بیابی

When you receive the love of the soul, without an army, you become a prince,
You will attain both the kingdom of the unseen and the knowledge of the unseen.

گنجی که تو شنیدی سودای آن گزیدی

گر در زمین ندیدی در آسمان بیابی

The treasure that you heard of, you chose the longing for it,

If you didn't find it on earth, you will find it in the sky.

در عشق اگر امینی ای بس بتان چینی

هم رایگان ببینی هم رایگان بیابی

If you are faithful in love, oh you who are made of clay,

You will see it for free, and you will find it for free.

در آینه مبارک آن صاف صاف بی شک

نقش بهشت یک یک هم در جهان بیابی

In the blessed mirror, undoubtedly you will find

The image of paradise, one by one, in the world so kind.

چون تیر عشق خستت معشوق کرد مستت

گر جان بشد ز دستت صد همچنان بیابی

When the arrow of love exhausts you, the beloved makes you drunk,

If you lose your life, you will still find a hundred like it.

قفل طلسم مشکل سهلت شود به حاصل

گر از وساوس دل یک دم امان بیابی

The lock of the difficult charm becomes easy to obtain,

If you find a moment of peace from the whispers of the heart.

درهم شکن بتان را از بهر شاه جان را

تا نقش بند آن را اندر عیان بیابی

To break the idols for the sake of the King of souls,

So that you may find the image of the bound one in plain sight.

تبریز در محقق از شمس ملت و حق

در رمزهای مطلق صد ترجمان بیابی

In Tabriz, you will find a hundred translators in the secrets of the Absolute, from the realization of Shams-e Tabrizi and the truth.

غزل ۲۹۳۲: چه باشد ای برادر یک شب اگر نخسپی

Ghazal 2932: What would happen, O brother, if you don't sleep one night?

چه باشد ای برادر یک شب اگر نخسپی

چون شمع زنده باشی همچون شرر نخسپی

What would happen, O brother, if you don't sleep one night?

You would remain alive like a flame, not sleeping like a spark.

درهای آسمان را شب سخت می‌گشاید

نیک اختریت باشد گر چون قمر نخسپی

The doors of the sky open wide on a hard night,

May you shine bright like the moon, O good star, if you don't sleep.

گر مرد آسمانی مشتاق آن جهانی

زیر فلک نمانی جز بر زبر نخسپی

If a heavenly man longs for that world,

He will not remain under the sky unless he shines on the zenith.

چون لشکر حبش شب بر روم حمله آرد

باید که همچو قیصر در کر و فر نخسپی

When the Ethiopian army attacks Rome at night,

You must not sleep like Caesar in rest and turmoil.

عیسی روزگاری سیاح باش در شب

در آب و در گل ای جان تا همچو خر نخسپی

Be a traveler like Jesus in the day, O soul,

In water and in flower, until you don't sleep like a donkey.

شب رو که راه‌ها را در شب توان بریدن

گر شهر یار خواهی اندر سفر نخسپی

At night, when paths can be cut through the night,

If you desire the city of your beloved, do not sleep on the journey.

در سایه خدایی خسپند نیکبختان

زنهار ای برادر جای دگر نخسپی

In the shadow of God, the fortunate sleep,

Beware, O brother, do not sleep elsewhere.

چون از پدر جدا شد یوسف نه مبتلا شد

تو یوسفی هلا تا جز با پدر نخسپی

When Joseph was separated from his father, he was not afflicted,

O Joseph, beware lest you do not sleep except with your father.

زیرا برادرانت دارند قصد جانت

هان تا میان ایشان جز با حذر نخسپی

For your brothers have intentions for your life,

Beware not to sleep among them without caution.

تبریز شمس دین را جز ره روی نیابد
گر تو ز ره روانی بر ره گذر نخسپی
Tabriz cannot find the path of Shams al-Din,
If you do not pass on the path, do not sleep on the way.

غزل ۲۹۳۳: ای آنک امام عشقی تکبیر کن که مستی

Ghazal 2933: Oh you, who are the leader of love, proclaim your greatness, for
in drunkenness, spread your hands and be disgusted with existence.

ای آنک امام عشقی تکبیر کن که مستی

دو دست را برافشان بیزار شو ز هستی

Oh you, who are the leader of love, proclaim your greatness, for in drunkenness,
spread your hands and be disgusted with existence.

موقوف وقت بودی تعجیل می نمودی

وقت نماز آمد برجه چرا نشستی

You were in a hurry, waiting for the time to pass,
But when it was time for prayer, why did you sit down?

بر بوی قبله حق صد قبله می تراشی

بر بوی عشق آن بت صد بت همی پرستی

You carve a hundred qiblas in the direction of the Qibla of Truth's scent,
And worship a hundred idols in the scent of that idol of love.

بالاترک پر ای جان ای جان بنده فرمان

که مه بود به بالا سایه بود به پستی

Soar higher, oh soul, oh servant of command,
For the moon is high above, and the shadow is below.

همچون گدای هر در بر هر دری مزین سر

حلقه در فلک زن زیرا درازدستی

Like a beggar, do not knock on every door,
Ring the doorbell in the sky, for it has a long arm.

سغراق آسمانت چون کرد آن چنانت

بیگانه شو ز عالم کز خویش هم پرستی

How did the wine of your sky make you so intoxicated?
Become a stranger to this world, for you have also escaped from yourself.

می گویمت که چونی هرگز کسی بگوید

با جان بی چگونه چونی چگونه استی

I tell you, how are you? No one can say
With a soul without form, how are you?

امشب خراب و مستی فردا شود ببینی

چه خیک ها دریدی چه شیشه ها شکستی

Tonight you are drunk and disorderly, tomorrow you will see
What walls you have torn down, what glass you have shattered.

هر شیشه که شکستم بر تو توکلستم
که صد هزار گونه اشکسته را تو بستی

Every glass I shattered, I put my trust in you,
For you have mended a hundred thousand broken ones.

ای نقش بند پنهان کاندرا درونه ای جان
داری هزار صورت جز ماه و جز مهستی

Oh hidden image, within the innermost being, oh soul,
You possess a thousand forms, except for the moon and the moon-like.

صد حلق را گشودی گر حلقه ای ربودی
صد جان و دل بدادی گر سینه ای بخیستی

You opened a hundred throats, even if you stole a ring,
You gave a hundred hearts and souls, even if you broke a chest.

دیوانه گشته ام من هر چه از جنون بگویم
زودتر بلی بلی گو گر محرم الستی

I have become insane, whatever I say is from madness,
Say "yes, yes" quickly, if you are my confidant.

غزل ۲۹۳۴: گفتی شکار گیرم رفتی شکار گشتی

Ghazal 2934: You said I will catch the prey, but you became the prey yourself

گفتی شکار گیرم رفتی شکار گشتی
گفتی قرار یابم خود بی قرار گشتی

You said I will catch the prey, but you became the prey yourself

You said I will find peace, but you became restless yourself.

خضرت چرا نخوانم کآب حیات خوردي
پیشست چرا نمیرم چون یار یار گشتی

Why don't I call upon Khidr, since you have drunk from the fountain of life?

Why should I leave your side, now that you have become my companion?

گردت چرا نگردم چون خانه خدایی
پایت چرا نبوسم چون پایدار گشتی

Why should I circle around you like a house of God?

Why should I kiss your feet now that you have become steadfast?

جامت چرا ننوشم چون ساقی وجودی
نقلت چرا نچینیم چون قندبار گشتی

Why should I not drink from your cup, since you are the bearer of existence?

Why should we not pour your wine, now that you have become a fountain of
sweetness?

فاروق چون نباشی چون از فراق رستی

صدیق چون نباشی چون یار غار گشتی

When Faruq is not present, how have you escaped separation?
When Siddiq is not present, how have you become the friend of the cave?

اکنون تو شهریاری کو را غلام گشتی

اکنون شگرف و زفتی کز غم نزار گشتی

Now you have become a servant to the one who was once your master,
Now you have become lofty and robust, having cast away sorrow.

هم گلشنش بدیدی صد گونه گل بچیدی

هم سنبلش بسودی هم لاله زار گشتی

You have seen his garden, where a hundred kinds of flowers bloom,
You have made his hyacinths and tulips flourish.

ای چشمش الله الله خود خفته می زدی ره

اکنون نعوذبالله چون پرخمار گشتی

Oh, your eyes, Allah Allah, while you were walking, you were lost in thought,
Now, seeking refuge in Allah, you have become intoxicated.

آنکه فقیر بودی بس خرقه ها ربودی

پس وای بر فقیران چون ذوالفقار گشتی

Then you were a poor man, stealing many a patched cloak,

Alas for the poor, how you became like Dhul-Fiqar!

هین بیخ مرگ برکن زیرا که نفخ صوری

گردن بزن خزان را چون نوبهار گشتی

Tear out the root of death, for the trumpet blast is sounded,
Strike the neck of autumn, for you have become like spring.

از رستخیز ایمن چون رستخیز نقدی

هم از حساب رستی چون بی شمار گشتی

Safe from the resurrection, like a coin from the resurrection,
You have also been saved from the reckoning, having become countless.

از نان شدی تو فارغ چون ماهیان دریا

وز آب فارغی هم چون سوسمار گشتی

You have become free from bread, like fish in the sea,

And free from water, like a snake.

ای جان چون فرشته از نور حق سرشته

هم ز اختیار رسته نک اختیار گشتی

Oh soul, created like an angel from the light of truth,
Freed from choice, yet you have become the essence of choice.

از کام نفس حسی روزی دو سه بریدی

هم دوست کامی اکنون هم کامیار گشتی

From the desire of sensory pleasures, you once cut two or three days,

Now, from the desire of both friend and pleasure, you have become successful.

غم را شکار بودی بی‌کردگار بودی

چون کردگار گشتی باکردگار گشتی

You were a hunter of sorrow, without a creator,

But when you became a creator, you became one with the Creator.

گر خون خلق ریزی ور با فلک ستیزی

عذرت عذار خواهد چون گل‌عذار گشتی

If you shed the blood of people or contend with the heavens,

You will seek forgiveness like a rose seeking pardon.

نازت رسد ازیرا زیبا و نازنینی

کبرت رسد همی زان چون از کبار گشتی

Your coquetry is becoming, oh beautiful and delicate one,

My greatness has also become apparent, as I have become one of the greats.

باش از در معانی در حلقه خموشان

در گوش‌ها اگر چه چون گوشوار گشتی

Start from the door of meanings, in the circle of the silent ones,

Even though you have become like an earring in their ears.

غزل ۲۹۳۵: گر چه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی

Ghazal 2935: Although under a patched cloak, a king and a Keikavus,

گر چه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی

ور چه ز چشم دوری در جان و سینه یادی

Although under a patched cloak, a king and a Keikavus,

And though far from sight, remembered in heart and soul.

گر چه به نقش پستی بر آسمان شدستی

قندیل آسمانی نه چرخ را عمادی

Although in a lowly form, you have risen to the sky,

A heavenly lantern, not a support for the wheel.

بستی تو هست ما را بر نیستی مطلق

بستی مراد ما را بر شرط بی‌مرادی

Your embrace exists for us in absolute non-existence,

Your fulfillment of our desires is conditional on our lack of desire.

تا هیچ سست پایی در کوی تو نیاید

پیش تو شیر آید شیری و شیرزادی

Until no weak foot steps into your alley,

Before you comes a lion, a lion and its cub.

سر را نهد به بیرون بی‌سر بر تو آید

تا بشنود ز گردون بی‌گوش یا عبادی

He puts his head out without a head and comes to you,
So that he may hear from the heavens without ears or worship.

یک ماهه راه را تو بگذر برو به روزی
زیرا که چون سلیمان بر بارگیر بادی

Pass the path of a month and go towards a day,
For like Solomon, you were born to bear the burden.

دینار و زر چه باشد انبار جان بیاور
جان ده درم رها کن گر عاشق جوادی

Bring the treasure of the soul, not gold and silver,
Abandon ten dirhams if you are a lover of generosity.

حاجت نیاید ای جان در راه تو قلاوز

چون نور و ماهتاب است این مهتدی و هادی

No need, O soul, for a guide on your path,
For this seeker is guided by your light and radiance.

مه نور و تاب خود را از جا به جا کشاند

چون اشتر عرب را از جا به جای حادی

The moon drags its own light and radiance from place to place,
Like a wandering Arab camel from one place to another.

از صد هزار توبه بشناخت جان مجنون

چون بوی گور لیلی برداشت در منادی

From a hundred thousand repentances, Majnun's soul recognized,
As the scent of Layla's grave was lifted in the call to prayer.

چون مه پی فزایش غمگین مشو ز کاهش

زیرا ز بعد کاهش چون مه در ازدیادی

Do not be sad from decrease like the waning moon,
For after decrease, like the moon, comes increase.

هر لحظه دسته دسته ریحان به پیشت آید

رسته ز دست رنجت وز خوب اعتقادی

Every moment, bunches of basil come before you,
Freed from the hand of your suffering and from beautiful faith.

تشنیع بر سلیمان آری که گم شدم من

گم شو چو هدهد ار تو دربند افتقادی

Mocking Solomon, yes, I am lost,
Be lost like the hoopoe, if you have faith in bondage.

یا صاحبی هذا دیباجه الرشاد

الصبح قد تجلی حولوا عن الرقاد

Oh my friend, this is the door of guidance,
The morning has appeared, turn away from sleep.

الشمس قد تلالا من غیر احتجاب